

پی یر منان

# تاریخ فکری لیبرالیزم

ترجمہ

عبدالوہاب احمدی



## فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۱۵	درآمد
۲۵	۱ اروپا و مسئله‌ی یزدان‌شناختی - سیاسی
۳۹	۲ ماکیاوولی و باروری شر
۵۹	۳ هابز و هنر نوین سیاسی
۹۷	۴ لاک، کار و مالکیت
۱۲۵	۵ مونتسکیو و تفکیک قوه‌ها
۱۴۹	۶ روسو، منتقد لیبرالیسم
۱۷۹	۷ لیبرالیسم پس از انقلاب فرانسه
۱۸۷	۸ بن‌زامن کنستان و لیبرالیسم اپوزیسیون
۲۰۳	۹ فرانسواگیزو: لیبرالیسم حکومتی
۲۲۵	۱۰ توکویل: لیبرالیسم، پیشاپیش دموکراسی
۲۴۷	نکته‌ی پایانی
۲۵۵	واژه‌نامه‌ی فارسی - فرانسوی
۲۵۷	فهرست برخی اعلام
۲۶۳	نمایه

## اروپا و مسئله‌ی یزدان‌شناختی - سیاسی

کار را چگونه و از کجا بیاغازیم؟ می‌دانیم که مرحله‌ی پیش از برپایی رژیم‌های لیبرالی را معمولاً «رژیم گذشته» می‌نامند. این نام‌گذاری‌ای گذشته‌نگر یا منفی است و از این رو باید نام‌گذاری دیگری را برشمرد که مثبت یا آینده‌نگر باشد، مانند دوره‌ی پادشاهی‌های «مطلق» یا «ملی». همین‌جا بگوییم آنچه به این پادشاهی‌ها شکل داد همانا مفهوم حاکمیت<sup>۱</sup> بود و این مفهوم آن‌گونه که در اروپا چیرگی یافت، از اساس در تاریخ بشر تازه است. برای درک مفهوم حاکمیت باید نخست جهانی را فهمید که چنین مفهومی از درون آن سر بر آورد تا از نو آن را سازمان‌دهی کند. کوتاه سخن، از دید ما، باید نگرشی ژرف‌بین از تاریخ اروپا - یا اگر دقیق‌تر بگوییم، از مسئله‌ی تاریخ اروپا - پس از فروریزش امپراتوری روم باختری، داشت، هرچند که چنین کاری هراس‌انگیز بنماید.

نخست این پرسش پیش می‌آید که پس از فروریزش این امپراتوری،

انسان‌ها کدام شکل‌های سیاسی را در دست داشتند؟ البته «در دست داشتن» به این معنا نیست که این شکل‌های سیاسی، کاملاً ساخته و پرداخته، وجود داشت - برعکس، آن زمان، دقیقاً دوره‌ی از هم‌گسیختگی همه‌گیر بود - اما می‌توان گفت که این شکل‌ها هم‌چون ممکنات سیاسی معنادار و شاید خواستنی در ذهن مردمان پدیدار می‌شدند.

نخستین شکل سیاسی همانا امپراتوری بود، امپراتوری‌ای که در غرب فرو ریخته و در شرق بر جای مانده بود. این نکته را فراوان یادآوری کرده‌اند که ایده‌ی امپراتوری چه اندازه - حتا دیرزمانی پس از فروریزش امپراتوری روم باختری - در ذهن آدمیان نیرومند بوده است به گونه‌ای که هر شاهی می‌خواست در «سرزمین پادشاهی‌اش امپراتور» باشد و فراموش نکنیم که امپراتوری مقدس روم ژرمنی رسماً در سال ۱۸۰۶ از میان رفت. هم‌چنین کافی است به دو ناپلئون<sup>۱</sup> (اول و سوم)، بیسمارک<sup>۲</sup> و رایش<sup>۳</sup> سوم و حتا امروز به ایده‌ی «دولت جهانی» اندیشید. اکنون باید پرسید که درون‌مایه‌ی ایده‌ی امپراتوری چیست؟ پاسخ همانا گرد آمدن سراسر جهان شناخته [orbis terrarum] زیر چتر قدرتی یگانه است. البته ایده‌ی امپراتوری ناگزیر به زیاده‌طلبی کشورگشایانه‌ی تنی چند (مانند اسکندر، سزار، شارلمانی و ناپلئون) حواله نمی‌دهد، بلکه به یگانگی انسان‌ها و به جهان‌روایی سرشت انسان نیز ربط دارد، انسانی که می‌خواهد از سوی قدرتی یگانه به رسمیت شناخته شود و خود را در آن بازتابد. ایده‌ی امپراتوری ایده‌ی سیاسی طبیعی است.

الگوی مهم و نمایان دیگر همانا دولت‌شهر<sup>۴</sup> بود. نخست به این سبب که از هنگامی که شمار بسنده‌ای از آدمیان در جایی معین گرد هم می‌آمدند، دولت‌شهر با توان‌مندی وجود می‌یافت. سپس به این سبب که این سبک سازمان‌دهی سیاسی نیز مانند امپراتوری از اعتبار و ارج بزرگی

1. Napoléons I, III      2. Bismarck      3. Reich      4. cité

برخوردار بود: بدین سان که ادامه و بازتاب شکوه امپراتوری روم (و هم‌چنین، با میانجی روم، ادامه‌ی بازتاب شکوه دولت‌شهرهای یونانی و در رده‌ی نخست آن‌ها آتن و اسپارت) به شمار می‌رفت. این ارج و اعتبار دیرزمانی در اروپا اهمیتی به سزا داشت، در قاره‌ای که برخی دولت‌شهرها به درجه‌ی بالایی از توانمندی سیاسی، رونق اقتصادی و یا بلندپایگی فکری رسیدند مانند شهرهای هم‌وند اتحادیه‌ی هانس<sup>۱</sup> و نیز فلورانس و ونیز. هرچند پس از پیروزی پادشاهی‌های مطلق، دولت‌شهر رو به تباهی رفت اما از نو پدیدارگشت تا به امید برقراری دوباره‌ی زندگی شهروندی و «آزادی»، مایه رساند، البته این بار در چارچوب ملی، یعنی همان واقعیتی که معنای ایده‌ی آغازین دولت‌شهر را در ژرفا دگرگون کرد. اکنون باید پرسید «ایده‌ی دولت‌شهر» چیست؟ ایده‌ی دولت‌شهر، ایده‌ی فضایی همگانی است که انسان‌ها - شهروندان - در آن درباره‌ی همه‌ی «امور مشترک» شان رأی می‌زنند و تصمیم می‌گیرند. ایده‌ی دولت‌شهر ایده‌ی چیرگی بر شرایط زیست در آن از رهگذر همایش انسانی است. ایده‌ی دولت‌شهر ایده‌ای سیاسی بسیار طبیعی است.

رویداد اصلی تاریخ اروپا این واقعیت است که نه دولت‌شهر نه امپراتوری و نه آمیزه‌ای از این دو آن شکل سیاسی‌ای را پدید نیاوردند که این قاره در سایه‌ی آن سازمان‌دهی سیاسی‌اش را از نو ساخت: نظام پادشاهی ابداع شد.<sup>۲</sup>

سومین شکل یا سومین الگو همانا کلیسا بود. البته کلیسا در تراز امپراتوری و دولت‌شهر جای نداشت. گرچه دلیل وجودی کلیسا سازمان‌دهی زندگی اجتماعی و سیاسی آدمیان نیست، اما به سبب

#### 1. Hans

۲. «پادشاهی‌های بربر»، در این زمینه هیچ نقش مهمی بازی نکردند. این‌ها با نهادهای ناپایدار - بیش‌تر باید از آداب و رسوم سخن گفت - و بی‌بهره از هر بازنمود فکری، نقشی جز پراکنش روحیه‌ی شدید آزادی فردی در آداب و خلیقیات اروپایی بازی نکردند.